مشوّق‌هاي "تقريب" و وحدت در برداشت‌هاي پيامبر اكرم (ص) از قرآن مجيد

مشوّق‌هاي "تقريب" و وحدت در برداشت‌هاي پيامبر اكرم (ص) از قرآن مجيد

نوشته: دكتر علي رمضان الأوسي

استاد مطالعات عالي در دانشگاه جهاني علوم اسلامي (لندن)؛

مدير بخش عربي مركز اسلامي انگليس

بسم الله الرحمن الرحيم

نياز به تفسير قرآن كريم به عنوان منبع و سرچشمه احكام الهي و با توجه به "محكم و متشابه" و "عام و خاص" و مطلق و مقيد" و "مجمل و مبين" آيات قرآني و شيوه‌هاي حقيقت و مجاز و تصريح و كنايه و ايجاز و اطناب و ... كه در آن بكار رفته است، از همان ابتدا مطرح گرديد. و طبيعي است كه پيامبر اكرم (ص) به عنوان شخصيت مبعوث و راهبر بشريت، قرآن مجيد را پس از آنكه خداوند متعال ضامن حفظ و بيان آن گرديد، كاملاً بفهمد و برآن احاطه داشته باشد: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» (سوره القيامة ـ آيات 17 تا 19) (چرا كه جمع‌كردن و خواندن آن بر عهده ماست * پس هر گاه آن را خوانديم از خواندن

آن پیروی کن * سپس بیان و توضیح آن نیز بر عهده ماست) و نیز آمده است: «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ » (سوره النحل ـ 44) (و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی و امید که آنان بیندیشند.)

از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: «براي هر يک از شما جايگاهي در بهشت و جايگاهي در دوزخ در نظر گرفته شده است: يکي از صحابه عرض کرد: يعني نبايد تکلف داشته باشيم؟ حضرت فرمود: خير، عمل کنيد و بدانيد که همه چيز ساده است و آنگاه حضرت (عليه الصلاة و السلام) اين آيه را خواند: «فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى* فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى * وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَى* وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى *فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى» (سوره الليل ـ آيات 10ـ5) (اما آنکه [حق خدا را] داد و پروا داشت* و [پاداش] نيکوتر را تصديق کرد* بزودی راه آسانی پيش پای او خواهيم گذاشت* و اما آنکه بخل ورزيد و خود را بی‌نياز ديد* و [پاداش] نيکوتر را به دروغ گرفت* بزودی راه دشواری به او خواهيم نمود)[1]».

و از آنحضرت (ص) روايت شده که در توضيح آيه قرآن: «حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَى » (سوره بقره ـ 238) (بر نمازها و نماز ميانه مواظبت کنيد.) فرمود: «ما را از نماز ميانه ـ نماز عصر ـ بازداشتند خداوند خانه ها و قبرهايشان را پر از آتش کند»[2]. و بدينگونه بود که رسول خدا (ص) به توضيح و تبيين مواردي از قرآن که امت نياز به بيان و تفسير آنها داشت، مي پرداخت.

بر اين اساس پس از وفات پيامبر اکرم (ص)، درک و برداشت صحابه از قرآن کريم دستخوش اختلاف و تنوّع گرديد گو اينکه فهم آنها اجمالي بود؛ علت اين امر به اختلاف برداشت هاي ايشان و دانش و ميزان احاطه‌اي که به زبان [عربي] داشتند و بسته به نزديکي با پيامبر خدا و بهره‌مندي از دانش آنحضرت و شناختي که از مناسبت‌ها و شأن نزول ها داشتند، بازمي‌گشت.

در اين راستا از "عدي بن حاتم" روايت شده که گفته است: وقتي آيه «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ» (سوره بقره ـ 187) (تا رشته سپيد بامداد از رشته سياه [شب] بر شما نمودار شود.) نازل گرديد دو ريسمان سياه و سفيد درنظر گرفتم و آنها را زير بالش خود قرار دادم و شب هنگام به آنها نظر دوختم ولي سياهي و سفيدي آنها را تشخيص ندادم لذا فرداي آنروز خدمت پيامبر خدا (ص) رسيدم و موضوع را با ايشان درميان گذاردم و حضرت (ص) فرمود: «منظور

سياهي شب و سفيدي روز است.»[3].

و از "عمر بن الخطاب" روايت شده كه آيه «وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا » (سوره عبس ـ 31) (و ميوه و چراگاه.) را خواند و گفت: "فاكهة" را دانستيم ولي "ابّ" چيست؟ سپس گفت: «ما را از تكلف نهي كرده‌اند.»[4] و در معناي "فاطر" "ابن عباس" مي گويد: «من نمي‌دانستم فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ» (سوره انعام ـ 14) (پديدآورنده آسمانها و زمين)، چيست تا اينكه دو نفر اعرابي نزدم آمدند كه در مورد يک چاه آب، با يكديگر نزاع داشتند، يكي از ايشان به ديگري گفت: «أنا فطرتها، يعني كه من آنرا "دشت" كردم.»[5]

"ابن قتيبه" نيز پيش از آن گفته بود" «اعراب در شناخت تمامي موارد متشابه و دشوار قرآن يكسان نيستند و برخي از ايشان بر برخي ديگر برتري دارند.»[6]

فرود آمدن قرآن

رسول خدا (ص) در بيست و هفتم ماه رجب سال 13 پيش از هجرت نبوي مبعوث گرديد. خداوند متعال فرمود: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (سوره العلق ـ 1) (بخوان به نام پروردگارت كه آفريد.)

حال آنكه قرآن كريم تنها پس از سه سال، در شبي مبارک يكجا نازل گرديد: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (سوره القدر ـ 1) (ما [قرآن را] در شب قدر نازل كرديم.) (سال دهم پيش از هجرت نبوي) از اينجاست كه معناي نزول قرآن در ماه رجب و در ماه رمضان را نيز متوجه مي شويم.

خداوند متعال، قرآن كريم را يكجا بر سينه رسول خدا (ص) فرود آورد و اين نكته از صيغه افعال (انزل) در آيه پيش گفته برداشت مي شود؛ هدف آن بود كه پيامبر خدا (ص) از شريعتي كه قرار بود به تبليغش بپردازد، آگاهي داشته باشد هرچند نزول كلّ قرآن به مدت بيست و سه سال و طبق مقتضيات و اسباب نزول و نياز امت و افراد آن بتدريج نازل شد و اين نزول تدريجي تقريباً بيست سال پس از نزول دفعي آن، به درازا كشيد. پيامبر اكرم (ص) نه تنها مفسّر بلكه مبلغ رسالت پروردگار و پيامبر و فرستاده و پيشواي مردم بود.

نخستين مشوّق "تقريبي"

خداوند متعال قرآن را براي تمامي بشريت نازل فرمود و پيامبر خود محمد (ص) را همه مردم ـ و نه تنها براي مسلمانان ـ فرستاد كه در شمار ويژگي‌هاي بشري و چشم‌اندازهاي انساني رسالت اسلام است و اكنون كه اين هدايت از طريق پيامبر و قرآن ـ هر دو ـ مردم را نشانه گرفته است هيچكس حق ندارد نسبت به دور ساختن ديگران يا الغاي آنان ـ بويژه اگر اين ديگران مسلماني باشد كه شهادتين بر زبان آورده و خون و مال و ناموس وي از سوي خداوند متعال با تأكيد شديد صيانت شده و براي آنها حرمت قايل شده است ـ اجتهادي كند: اين شموليت در فراخوان ديگران به اسلام به معناي نهايت گشودگي و پذيرش ديگران ـ اعم از مسلمان و غيرمسلمان ـ است.

ويژگي هايي در گفتمان پيامبر:

گفتمان پيامبر اكرم (ص) با مردم و مؤمنان داراي ويژگي‌هايي است كه در روند تفسير نخستين آموزگار يعني: حضرت محمد (ص) از قرآن مجيد نيز انعكاس يافته است؛ اين ويژگي ها عبارتند از:

1ـ خرد گرايي؛ 2ـ واقعگرايي؛ 3ـ عدالت و 4ـ مهرباني و رحمت.

صفات و ويژگي هاي ديگري نيز وجود دارد كه هر كدام در زير مجموعه يكي از همين ويژگي هاي اصلي مي گنجد.

آنحضرت (ص) به رهايي عقل از جهل و تقليد كوركورانه و حالت هاي شرك و پرستش بت‌هايي كه باعث تعطيلي عقل بشري مي گردد، فرا خوانده است. در اينجا مي توان از انقلابي عليه جهل و ظلمات ناداني و نادان سازي، سخن بميان آورد.

رسول خدا (ص) در هر امري، عدالت را پيش رو داشت و قرآن كريم نيز هدف از بعثت پيامبر اكرم (ص) را برقراري عدالت و تحقق قسط ميان مردم، اعلام كرد. از سوي ديگر پيامبر اكرم (ص)، مهربان و رحيم

بود؛ خداوند متعال فرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» (سوره انبياء ـ 107) (و تو را جز رحمتی برای جهانيان نفرستاديم.) و اين در كنار واقعگرايي در تشريع و تبليغ و هر گونه اقدام و عملي از سوي رسول خدا (ص) است كه هرگز گرايشي به رهبانيت نداشت و در آنسوي ايده‌آليسمي كه مانع از واقع بيني و واقعگرايي مي گردد، پنهان نگرديد.

او شريعت واقعگرايانه‌اي از سوي خداوند متعال آورد كه با فطرت انساني و مقتضيات واقعيت هاي انساني همخواني و هماهنگي دارد.

طرح اين مقدمات پيش از طرح موضوع تفسير نبوي ضروري بود؛ اين گفتمان با چنين ويژگي هايي نشانه هاي روشني بر تفسير نبوي از قرآن كريم بجاي گذارد.

دومين مشوّق "تقريبي"

وقتي گفتمان عقلاني و واقعگرايانه و تحقق بخش عدالت ميان مردم باشد و به مهر و رحمت فراخواند و جهل و ناداني را ردّ كند و بنيانگذار انقلاب عقل عليه ظلمات جهل باشد، در اين صورت گفتماني است كه چشم اندازهاي متمدنانه‌اي مي گشايد و نويدبخش زندگي‌اي است كه در آن حقوق مردمان رعايت مي گردد و سعادت و همزيستي و همدلي را براي بشريت به ارمغان مي آورد؛ اينک بايد ديد كه بشريت چه برخوردي با اين شريعت و گفتماني دارد كه با واقعگرايي با ديگران برخورد مي‌كند و نگاهي خيالپردازانه و ايده‌آليستي ندارد و برعكس شريعتي است كه با فطرت آدمي يعني همانچه خداوند جهانيان مردم را بدان آفريده و همگان در آن مشتركند، كاملاً همخواني دارد؟ در اين گفتمان هيچ تفاوت و تبعيض و امتيازي ميان مردم وجود ندارد؛ هيچ كس نسبت به ديگران فخرفروشي نمي‌كند و برتري‌ها تنها براساس معيارهاي تفاضلي است كه شريعت الهي در ايمان و تقوا و دانش و جهاد در راه خداوند متعال، در نظر گرفته است؛ در اين واقعگرايي، آنچه هست پويايي است و خبري از جمود و تحجّر و ايستايي وجود ندارد؛ در اين عدل و رحمت و مهرباني و اين راه هاي پيوند اجتماعي كه عرصه هاي مشترک فراواني ميان مردم در نظر مي گيرد، ستمي ديده نمي شود.

ويژگي هاي مهم پيامبر اكرم (ص)

1ـ خداوند جهانيان او را از ميان بي سوادان يعني كساني برگماشت كه خواندن و نوشتن و چيزي از آسمان و دانش آن نمي دانستند: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ » (سوره جمعه ـ 2) (اوست آن كس كه در ميان بىسوادان فرستادهاى از خودشان برانگيخت.) و وظيفه او در برابر ايشان اين بود: «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (سوره جمعه ـ 2) (تا آيات او را بر آنان بخواند و پاكشان گرداند و كتاب و حكمت بديشان بياموزد.) آنچه برشمرديم شالوده هاي مهمي در روند عظيم تبليغ از سوي پيامبر اكرم (ص) بشمار مىرود.

2ـ قرآن كريم، صفات فراواني را به شخص پيامبر اكرم (ص) نسبت داده كه ازجمله موارد زير، داراي تأثير آشكاري بر تبليغ و رسالتي كه برعهده داشت، بوده است:

الف: اخلاق بسيار والا. «وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (سوره القلم ـ 4) (و راستى كه تو را خويى والاست)

ب: صداقت و درستي. او هرگز تبليغ دروغ نمىكرد و در تبليغش، افترا نمىبست و هنگامي كه آيه ابلاغ خويشان و نزديكان فرود آمد: «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (سوره الشعراء ـ 214) (و خويشان نزديكت را هشدار ده.)، پس از بالا رفتن از "صفا"، به سخنراني براي ايشان پرداخت و فرمود: «آيا اگر به شما بگويم كه فردا دشمني به سراغتان خواهد آمد، باورم مىكنيد؟ گفتند: از تو دروغي نشنيده ايم. سپس فرمود: من به شما هشدار مي دهم كه عذاب شديدي در اختيار دارم.»[7]

ج: امين. پيامبر اكرم (ص) فرمود: «بخدا سوگند كه من هم در آسمان و هم در روي زمين، "امين" هستم.»[8]

د: عادل. خداوند سبحانه تعالي مي فرمايد: «وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ » (سوره شوري ـ 15) (مامور شدم كه ميان شما عدالت كنم.)

ه : شجاع. امام علي (عليه السلام) فرمود: «هنگامي كه عرصه بر ما تنگ مىشد و اوضاع سخت مىگرديد، به ديدار پيامبر خدا (ص) مي رفتيم و به او پناه مىبرديم»[9]

و: رحيم و مهربان. خداوند متعال مي فرمايد: «لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» (سوره التوبة ـ 128) (قطعا براى شما پيامبرى از خودتان آمد كه بر او دشوار است شما در رنج بيفتيد به [هدايت] شما حريص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است).

ز: بردبار. روايت شده كه يک نفراعرابي به حضور پيامبر اكرم (ص) رسيد و گوشه پيراهن آنحضرت را چنان كشيد كه به گردن آنحضرت فشار وارد آمد و گفت: اي محمد! مقداري از اموال خدا را كه نزد خود داري، به من بده. رسول خدا (ص) خنده‌اي به روي او كرد و سپس فرمان داد كه از مال ا، به او بدهند.»[10]

كدام يک از رهبران چنين برخوردي بدور از اينهمه تكلّف و با چنان روي بازي مي‌كند؟

ح: تواضع و فروتني. امام جعفر صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: «رسول خدا در جهت تواضع و فروتني در برابر خداوند، غذاي بردگان مي‌خورد و با بردگان مي‌نشست حال آنكه او رهبر و پيامبر و پيشوا بود. و هرگز خودپسندي و تكبر به قلبش راه نمي‌يافت و دچار غرور و نخوت نمي‌گرديد و همواره سر تا پاي وجود خود را در محضر الهي مي‌ديد.»[11]

ط: دارايي توكل به خدا. در روايت است كه رسول خدا (ص) همراه با گروه خود به صحرايي شد كه در آن خار بسيار بود؛ او شمشير خود را به درختي آويخت و اندكي خوابيد و در خواب ديد كه كسي شمشير خود را كشيده تا او را از پاي درآورد. آنحضرت از خواب برخواست. آنگاه ديد كه آن مرد ايستاده و شمشيري بدست دارد و مي‌گويد: چه كسي مانع از كشتن تو به وسيله من مي‌شود؟ حضرت با توكل و اطمينان الهي و در حالي كه شمشير در دستان آن مرد ستمكار بود و سخنش را تكرار مي‌كرد، به او گفت: خداوند مانع مي‌گردد. او نيز دست كشيد و برگشت و شمشيرش را به نيام برد و بدور از پيامبر خدا (ص) نشست.[12]

چه كسي مايل است چنين لحظه اي در زندگي اش داشته باشد؟

ي: شكيبا. آنحضرت (ص) با تحريک مشركان و به هنگام آمدن به طائف در گريز از مشركان آنچنان مورد آزار و اذيت قرار گرفته بود كه فرمود: «هيچ پيامبري چون من، مورد آزار و اذيت قرار نگرفت.»[13]

ک: بيسوادي. بگونه‌اي كه خداوند متعال مي‌فرمايد: « وَمَا كُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن

كِتَابٍ وَلا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ » (سوره عنكبوت ـ 48) (و تو هيچ كتابى را پيش از اين نمىخواندى و با دست [راست] خود [كتابى] نمىنوشتى و گر نه باطلاانديشان قطعا به شك مىافتادند).

ل: يتيمي. خداوند سبحانه تعالي فرمود: « أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى » (سوره الضحي ـ 6) (مگر نه تو را يتيم يافت پس پناه داد)، اين شرايط استثنايي در خردسالي آنحضرت، سهم بسزايي در بناي شخصيت آنحضرت (ص) و اعتماد به نفس به رغم مراقبت هاي جدّش عبدالمطلب و سپس عموي ايشان ابوطالب (رضي ا عنه) داشت. البته معناي ديگري براي يتيم نيز وجود دارد كه "يگانه زمانه" و "بي نظير" در جهان هستي است زيرا او بهترين خلق خدا و برترين آنها بود.

پيامبر بزرگوار ما حضرت محمد (ص) خاتم الانبياء بود: « مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ » (سوره احزاب ـ 40) (محمد پدر هيچ يك از مردان شما نيست ولى فرستاده خدا و خاتم پيامبران است.)

آري او در روز رستاخيز، صاحب پرچم "الحمد" و دارنده مقام ستوده است: « عَسَى أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا » (سوره اسراء ـ 79) (تا براى تو [به منزله] نافلهاى باشد اميد كه پروردگارت تو را به مقامى ستوده برساند.)

او آنچنانكه در حديث ثقلين هم آمده است صاحب حوض [كوثر] است ويژگي اين حوض نيز بزرگي و فراواني كساني است كه به آن مراجعه مىكنند.

قرآن كريم آنحضرت را در آيه 46 از سوره احزاب، "دعوتگر" خوانده است: «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُّنِيرًا» (سوره احزاب ـ 46) (و دعوتكننده به سوى خدا به فرمان او و چراغى تابناك) و امت او را به عنوان: « خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ » (سوره آل عمران ـ 110) (بهترين امتي كه براي مردم پديدار شدهاند.)

اين بود نگاهي گذرا به بخشي از صفات پيامبر اكرم حضرت محمدبن عبداللهص كه لاجرم اين صفات برجسته در سيره و كردار و رفتار آنحضرت و رابطهاش با پروردگار و با جامعه و با خويش ـ در مواضعي كه اتخاذ مىكند و حتي در تفسيري كه از قرآن كريم بدست مىدهد ـ انعكاس يافته است.

پيامبراكرم (ص) همچون ديگر پيامبران خداست جز آنكه او از همه آنان برتر و رسالتش پايان بخش رسالت هاست؛ گفتمان پيامبر نيز داراي ويژگي هاي مهمي بوده و اين رسالت ها داراي اهداف و آماج هايي بوده كه بدان خواهيم پرداخت.

سومين مشوّق

وقتي خداوند متعال پيامبر اكرم خود حضرت محمد (ص) را با اخلاقي سترگ و صداقت و امانت و شجاعت و بردباري و شكيبايي و توكل بر خدا مبعوث گرداند و در روندي پر از رنج و سختي و يتيمي، او را پايان بخش فرستادگانشان قرار داد، مي توان مفهوم الگوي شايسته و نمونه نيكويي را كه در رسول خدا (ص) تجلّي يافته است، درک كرد و چه شايسته است كه بهنگام الگوبرداري وسرمشق‌گيري، تمامي اين صفات و ويژگي‌ها را درنظر آوريم و خاطرمان باشد كه از اين بناي پرشكوه با همه صفات و ويژگي‌هاي سازنده، الگوبرداري كنيم و راه اصلاح و صلاح و ويژگي‌هاي برجسته را در پيش گيريم و در غيراينصورت، امت از سياست‌هاي آگاهانه پيروي از پيامبرخدا(ص) محروم مي‌ماند و گرفتار پراكندگي و تفرقه و اختلاف مي‌گردد حال آنكه پيامبراكرم(ص) سمبل وحدت و "تقريب" مسلمانان به يكديگر است.

اهداف پيامبران:

1 ـ تكامل: يعني كه انسان رو به تكامل آورد زيرا او آفريده‌اي فطري است كه خداوند متعال او را در ميان ديگر آفريده‌هاي جهان هستي، به آرايه خرد و انديشه آراسته و از وي خواسته كه با اين ابزارها راه تكامل انساني را در پيش گيرد. تفاوت ميان مؤمن و كافر نيز در همين است زيرا هر دو در زندگي تلاش مي‌كنند و مي‌كوشند تا سرانجام به ديدار خداي خود مي‌رسند يا مرگ آنانرا در بر مي‌گيرد حال آنكه هنوز چيزي از نقش خود در زندگي را در نيافته‌اند. بنابراين ملاقات فرد مؤمن با خدا، ملاقاتي كمال‌آميز است: « إِذْ قَالَ اللّهُ يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ » (سوره آل عمران ـ 55) ([ياد كن] هنگامی را كه خدا گفت ای عيسی من تو را برگرفته و به سوی خويش بالا مـ‌برم و تو را از [آلايش] كسانی كه كفر ورزيده‌اند پاك مـ‌گردانم.)

در اينجا واژه "متوفيک" به معناي "ميراندن تو" نيست بلکه به اين معناست که تو کمالات خويش را فراهم آورده اي و به همين دليل ترا برگزيدم و والايي ات بخشيدم و از مکر کافران نجاتت دادم.[14]

بنابراين وظيفه و مأموريت پيامبران، کوشش براي پرورش افراد و امتي است که سوي خداوند سبحان راه کمال در پيش گيرند؛ امام رضا (عليه السلام) پس از شرح و بيان علت بعثت پيامبران و فرستادگان مي فرمايد: «ناگزير بايد فرستاده اي معصوم ميان خدا و مردم باشد تا اوامر و نواهي و آداب الهي را به ايشان انتقال دهد و آنانرا در جريان آنچه متضمن احراز منافع آنان و دفع زيان از ايشان است، قرار دهد.»[15]

2 ـ نجات مردم از ولايت طاغوت و بيرون راندن آنان از ظلمات و بردنشان به نور که ازجمله وظايف پيامبران است: خداوند متعال مي‌فرمايد: « وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ» (سوره النحل ـ 36) (و در حقيقت در ميان هر امتى فرستاده‌اى برانگيختيم [تا بگويد] خدا را بپرستيد و از طاغوت [=فريبگر] بپرهيزيد.) و فرمود: « الَر كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ » (سوره ابراهيم ـ 1) (الف لام راء کتابى است که آن را به سوى تو فرود آورديم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاريکيها به سوى روشنايى بيرون آورى به سوى راه آن شکست ناپذير ستوده.).

امير مؤمنان علي (عليه السلام) فرمود: «خداوند متعال محمد را به حق مبعوث گرداند تا بندگان خود را از پرستش بندگانش بيرون آورد و به پرستش خويش انتقال دهد؛ آنانرا از ولايت بندگانش برهاند و به ولايت خويش درآورد.»[16]

3 ـ تزکيه و آموزش کتاب و دانش: خداوند سبحان مي گويد: « هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ » (سوره جمعه ـ 2) (اوست آن کس که در ميان بى‌سوادان فرستاده‌اى از خودشان برانگيخت تا آيات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بديشان بياموزد و [آنان] قطعاً پيش از آن در گمراهى آشکارى بودند.)

4 ـ مکارم اخلاق: پيامبر خدا (ص) فرمود: «من براي کامل کردن اخلاق پسنديده، مبعوث گشته‌ام.»[17]

امام علي (عليه السلام) نيز پيامبر اكرم حضرت محمد (ص) را به همين صفات توصيف كرده در نهج البلاغه‌اش مي‌فرمايد: «او را از ميان خانداني سترگ و در ناف شهري بزرگ برانگيخت و سرنوشتش را با فروغ تابان و خرد جاويدان بياميخت.»[18]

5 ـ رعايت قسط و عدل از سوي مردم: تا ميان مردم به قسط و عدالت برخورد شود. خداوند متعال مي‌فرمايد: « لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ » (سوره الحديد ـ 25) (به راستى [ما] پيامبران خود را با دلايل آشكار روانه كرديم و با آنها كتاب و ترازو را فرود آورديم تا مردم به انصاف برخيزند.)

6 ـ قرار دادن قيدها و بندها: خداوند متعال مي فرمايد: « الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ » (سوره اعراف ـ 157) (همانان كه از اين فرستاده پيامبر درس نخوانده كه [نام] او را نزد خود در تورات و انجيل نوشته مى‌يابند پيروى مى‌كنند [همان پيامبرى كه] آنان را به كار پسنديده فرمان مى‌دهد و از كار ناپسند باز مى‌دارد و براى آنان چيزهاى پاكيزه را حلال و چيزهاى ناپاك را بر ايشان حرام مى‌گرداند و از [دوش] آنان قيد و بندهايى را كه بر ايشان بوده است برمى‌دارد.)

"اصر" به معناي بازدارنده از كارهاي نيک است. گفته مي‌شود: (اصره يأصره) يعني كه او را حبس كرد و بر او تنگ گرفت[19] و چه بسيار اين بازدارنده هايي كه العياذ با انسان به عنوان فرد و امت به عنوان جمع، همراه با آنها زندگي مي كند و به عنوان مثال مي‌توان به برخي از مصاديق آنها به شرح زير اشاره كرد:

"بخل" و تأثير آن بر اراده نيكوكاري در انسان بگونه اي كه مانع از انفاق در راه خير مي‌گردد و نيز "آزار" مؤمنان از سوي ستمگران آنگاه كه ايشان را از انجام كارهاي نيک باز مي‌دارند و همچنين "ترسويي" كه صاحبش را از شجاعت و بي باكي و نبرد در راه خداوند متعال باز مي‌دارد و بسياري از اين موارد.

"اغلال" جمع "غل" يعني قيدهاست كه شامل انواع گوناگوني از هر نوع قيد و بند است.[20]

7 ـ رفع اختلاف ميان مردم و رهنموني به صلح و اتمام حجّت بر مردم.

پس از اين بيان اجمالي از صفات و ويژگي هاي پيامبراكرم(ص) و اهداف رسالت آنحضرت و تبليغ رسالت خود براي مردم، شايسته است درک کنيم که تمامي آنها در روند تفسيري که رسول خدا (ص) در مورد قرآن کريم برعهده گرفته و انجام داده است، نمود پيدا مي کند و ظهور بسيار روشني در آن دارد و اثرات صفات برجسته شخصيت پيامبر اکرم (ص) در بيان و تفسير قرآن کريم، انعکاس پيدا مي کند. گو اينکه وجود چنين انسجام و هماهنگي ميان حاصل ويژگي ها و اصل ويژگي ها، مانع از آن نيست که سخنان و کردار و رفتارهاي آنحضرت را به عنوان سنت و وحي الهي، قلمداد کنيم: «وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى » (سوره النجم ـ آيات3و4) (و از سر هوس سخن نمی‌گويد * اين سخن بجز وحيی که وحی می‌شود نيست).

چهارمين مشوّق

پيامبران و فرستادگان الهي جملگي در جهت تکامل روند حرکت بشريت و در راستاي هدايت مردم و نجات ايشان از طاغوت از راه آموختن کتاب و دانش و پاک و مطهر ساختن ايشان و برداشتن قيد و بندهايي که آنانرا در بر گرفته و رفع اختلاف هاي ميان ايشان و هدايتشان به راه صلح و آرامش و ثبات، عمل مي‌کنند.

اگر اينها همه کار و مأموريت پيامبران است، ما به عنوان پيرو ايشان، در کجا ايستاده ايم و آيا کار ما چنان است که از روند تکامل و بزرگي در مسير حرکت خود غافل بمانيم؟ آيا در پي اختلاف ميان خود و از آنجا محکوم ساختن خود در دور شدن از رهنمودهاي پيامبر و رهنموني هاي آنحضرت (ص) در رفع اختلاف ميان مردم، هستيم؟

چرا راه‌هاي صلح و آرامشي را که پيامبران خدا و بويژه پيامبر بزرگوار ما (ص) برايمان ترسيم کرده اند، ردّ مي کنيم؟

بنابراين ما در سويي و تبليغ و رسالت نبوي در سوي ديگري است؟ ما خود را به ولايت طاغوت يعني: ولايت هواهاي نفساني، قدرت، منيت، بت‌ها و انسان منحرف درانداخته ايم حال آنکه پيامبران کوشيده اند ما

را از اين ولايت ها نجات بخشند.

اگر در راه پيامبران قدم برمي داريم حتماً بايد گردهم آييم و دور شدن‌ها و فاصله گرفتن‌ها و اختلاف‌ها و درگيري‌ها را از خود بزداييم.

قرآني كه رسول خدا (ص) آورد حجّت خدا بر مردم است و زماني حجّت است كه مردم هرچند بطور كلي و اجمالي آنرا درک كنند و بفهمند. پيامبر اكرم (ص) در سفارشي كه به هنگام پيدا شدن فتنه به پيروان خود مي كند، مي‌فرمايد: «آنگاه كه فتنه ها همچون شب‌هاي سياه بر شما باريدن گرفت روي به قرآن آوريد كه قرآن واسطه‌اي كارساز و بي‌شيله‌پيله‌اي راستگوست و رهنمايي به بهترين راه‌ها و بيان همه چيز و هرآنچه مي خواهيد است؛ هر كس آنرا پيشواي خود قرار داد، او را به بهشت رهنمون مي شود و هر كس آنرا پشت سر خود قرار داد، به دوزخش مي برد.»[21]

در اين فراز آخر از سفارش آنحضرت، پيامبر به كساني پاسخ داده كه يک سري دستاوردهاي بشري را بر قرآن كريم تحميل مي‌كنند ازجمله مانند كساني كه مي‌خواهند قرآن را در پرتو مثلاً فلسفه ديالكتيک، تفسير كنند. اينان كساني هستند كه قرآن را در پشت سر خود قرار داده انديشه هاي خود را بر آن تحميل مي كنند و هرگز در پي درک و برداشت واقعي از آن نيستند. سرنوشت چنين كساني آنست كه قرآن كريم ايشان را به حضيض دوزخ سوق دهد.

قرآن كريم همچنان به عنوان رهنما و مرشد و پيشوا باقي مي‌ماند و اين ماييم كه بايد بدان تأسي جوييم و راه آنرا دنبال كنيم نه اينكه پيش‌زمينه هاي ذهني و انديشه‌هاي خود را بر آن تحميل نماييم. از سوي ديگر، از پيامبر اكرم (ص) نقل شده كه فرمود: «خداوند قلبي را كه نور قرآن در آن راه يافته، عذاب نمي‌دهد.»[22] در اين حديث بر آگاهي و اينكه انسان آگاهانه و با روشني تمام با قرآن برخورد كند و بداند كه چگونه از آن بهره برداري نمايد، تاكيد شده است؛ همچنانكه آمده است: «تنها آن قسمت از نمازت كه آگاهانه ادا كرده‌اي پذيرفته مي‌شود.»

پيامبر اكرم (ص) از ما مي‌خواهد كه همواره آگاهانه عمل كنيم و تقليد تنها ويژه فروع دين است و فرد مكلف در اصول دين خود نبايد تقليد كند؛ اين اوج آزادي انديشه در اسلام است كه در هيچكدام از شريعت‌ها و نظامات بشر ساخته، وجود ندارد.

همچنانكه از پيامبر اكرم (ص) نقل شده كه فرمود: «مثال برتري قرآن بر ديگر سخنان، همچون برتري خدا

بر آفريده‌هاي خويش است.»[23]

در جاي ديگري مي‌فرمايد:«هر كس را كه خداوند قرآن به وي داده و چنين انديشيد كه به فرد ديگري چيزي برتر از آن داده شده است، بزرگي را كوچك و كوچكي را بزرگ كرده است.»[24]

پيامبر خدا (ص) مي خواهد كه ما قرآن را به عنوان مقدس ترين كتاب و مرجع الهي براي مردم درنظر گيريم و چنين برداشتي از آن داشته باشيم؛ متون و احاديث ديگري در همين راستا وجود دارد.

پنجمين مشوق :

آري، قرآن راهنما و پيشوا و مرشد و امام مردم است و برتري‌اش بر سخنان مردم، همچون برتري خداوند بر آفريده‌هاي اوست.

آيات شريف اين كتاب آسماني سرشار از فراخوان به وحدت و دوري جستن از تفرقه و اختلاف است؛ اينها فراخوانهاي قرآني روشني است كه بايد ديد ما چگونه با آنها برخورد كرده‌ايم و چه سان به اين توصيه‌هاي قرآني عمل مي‌كنيم؟ و برخورد امت اسلامي با كتاب جاودان الهي و پاسدار ما در برابر اختلاف‌ها، چگونه بوده است؟ و چه پرشكوه است اين كتاب آسماني كه بشريت را به توحيد و مؤمنان را به وحدت و عدم تفرقه فرامي‌خواند. راهبري قرآني، بنيانگذار وحدت و فعاليت مشترك و عدم درگيري و نزاع و اختلاف است و بايد ديد كه ما چه برخوردي با آن داريم؟ آيا فرمانهاي آنرا آويزه گوش قرار مي‌دهيم و به آنها عمل مي‌كنيم يا به آنها صرفاً به ديده سرگرمي و بي‌توجهي، مي‌نگريم؟

پس از اين همه توجه دادن‌ها و تشويق و ترغيب به تدبّر و تأمل در قرآن، اين پرسش در برابر ما قرار مي‌گيرد:

آيا پيامبراكرم (ص) همه قرآن را تفسير كرد يا تنها به بخشي از آن بسنده نمود؟

در پاسخ به اين پرسش، سه ديدگاه مطرح است :

1ـ پيامبراكرم (ص) تنها آيات معدودي را تفسير و تبيين كرد؛ اين ديدگاه متعلق به گروهي از متخصصان علوم قرآني از جمله "سيوطي" است كه به روايتي كه "عايشه" آنرا بازگفته، استناد جسته است. "عايشه" مي‌گويد: «رسول خدا(ص) تنها آيات معدودي را تفسير كرد.» و در همين راستا، "الزركشي" مي‌گويد: «تفسير و تأويل كل قرآن از صحابه براي ما نقل شده است و ما نيز به آنچه ايشان نياز داشتند، نيازمنديم.»[25]

2ـ ديدگاه دوم : اينكه رسول خدا(ص) همه قرآن را تفسير فرمود ولي متون مربوط به آنها از ميان رفته است. اين نظر در "البيان" مطرح شده و عنوان شده كه بخشي از قرآن نياز به تفسير ندارد؛ "ابن عباس" در مورد تفسير قرآن به چهار وجه اشاره كرده مي‌گويد:

1ـ وجهي از قرآن، براي اعراب كاملاً آشناست و هرگاه برايشان خوانده شود آنرا مي‌فهمند و نيازي به تفسير آن ندارند.

2ـ تفسير آياتي كه همگان در جهل نسبت به آنها معذورند. از جمله تفسير آيات احكام زيرا پيامبراكرم(ص) امامت نماز مسلمانان را برعهده داشت و پيشواي ايشان بود و فرمانشان داده بود كه: «همانگونه كه من نماز مي‌گزارم، نماز بجاي آوريد.»[26] و همچنين در مورد اعمال حجّ كه به مسلمانان فرمان داد همانگونه كه به حج پرداخته، حج كنند و بدين ترتيب برخي، چنين احاديثي را تفسير قرآن بشمار نمي‌آورند.

3ـ تفسيري كه علما بعمل آورده‌اند و شامل مفاهيم پنهاني مي‌شود كه مردم عادي از آنها آگاهي ندارند.

4ـ و سرانجام تفسير آياتي كه جز خداوند، كسي آنها را نمي‌داند.

نتيجه آنكه گستره كوچكي باقي مي‌ماند كه پيامبر اكرم(ص) تفسير آنرا به مردم مي‌آموخت. اين ديدگاهي است كه "ابن عباس" و ديگران پذيرفته‌اند.

3ـ ديدگاه سوم كه از همه پخته‌تر است زيرا در چارچوب ديدگاه ما به نقش پيامبر خدا(ص) در تبليغ رسالت الهي قرار دارد، چه پيامبر خدا(ص) هنگامي كه مردم نياز داشتند يا كسي از مسلمانان از ايشان سؤال مي‌كرد، به تفسير قرآن مي‌پرداخت. ولي بسياري از تفسيرهايي كه به نقل از رسول خدا(ص) وارد

شده به علت تعطيلي حركت تدوين براي مدتي نزديک به يکصدسال، مدوّن نشده است؛ همچنين اگر به سخنان اميرمؤمنان علي بن ابي‌طالب (عليه‌السلام) توجه کنيم به همين نتيجه مي‌رسيم. آنحضرت (ع) فرمود: «رسول خدا هزار باب از بابهاي دانش را به من آموخت که از هرکدام، هزار باب باز مي‌شود.»[27] معناي اين حديث چيست؟

اينست که علومي وجود دارد که همگان به يک اندازه آنرا درک نمي‌کنند و حتماً بايد نخبگاني بويژه از ميان مؤمنان وجود داشته باشند و نقش خود را به عنوان ظرف‌هاي مختلفي از قرآن ايفا کنند و درک و فهم دقيق آنرا برعهده گيرند.

بنابراين دانسته‌ايم که رسول خدا(ص) قرآن را بطور مفصّل به خواصي از مردم تفهيم کرد و در کنار آن به عوام مردم آنچه را که نياز داشتند، فهماند. حال با درنظر گرفتن اين دو نکته چنين نتيجه‌گيري مي‌کنيم :

رسول خدا(ص) آيات مشخصي را تفسير نکرده بلکه آنچه را عموم مردم نياز داشته‌اند تفسير کرده و نيازهاي خواص مردم را نيز برآورده است در نتيجه مي‌توان گفت که آنحضرت(ص) مفسرّي همه جانبه بوده است بدين معنا که از هيچ آيه‌اي از قرآن مجيد ـ بي آنکه آنرا تبيين و روشن سازد ـ نگذشته است که البته در غيراينصورت چگونه مي‌توان گفت که قرآن حجّتي بر مردم است؟

در همين سياق خاطرنشان مي‌سازيم که مسلمانان در آنزمان از سطح درک و فهم و آگاهي يکساني برخوردار نبودند بگونه‌اي که برخي از ايشان واژه‌هايي را نمي‌فهميدند و معناي برخي کلمات را متوجه نمي‌شدند و برخي با وجود معاصر بودن با پيامبر خدا(ص)، معناي اجمالي آيه را نيز نمي‌دانستند.

با وجوديکه در ابتدا به مثالهايي اشاره کرديم ولي اينک بنابه اهميت بحث، از تفاوت حاصل ميان برخي از آنهايي که در صدر اسلام با پيامبر (ص) معاصر بودند و درک و فهم برخي واژه‌ها برايشان دشوار بود، سخن خواهيم گفت.

مثلاً زمان نزول اين آيه قرآني: «حَتّـَى يَتَبَيّـَنَ لَکُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» (سوره بقره ـ 187) (تا رشته سپيد بامداد از رشته سياه [شب] بر شما نمودار شود.)، کسي چون "عدي بن حاتم" دو رشته نخ سياه و سفيد را گرفت و به نگاه کردن به آنها پرداخت تا آنها را از يکديگر تمييز دهد و زمان آغاز امساک از خوراک را [در ايام ماه رمضان]

دريابد كه پيامبرخدا(ص) پاسخش داد و معنا و منظور آيه شريفه را ـ كه شناخت طلوع فجر بود ـ به وي خاطرنشان ساخت؛ اين صحابي، همزمان و معاصر با پيامبرخدا(ص) بود ولي معناي آيه قرآني مزبور را نمي‌دانست.

همچنانكه "الحاكم" در "المستدرك" روايت كرده كه "انس" گفته است: «در حالي كه "عمربن الخطاب" در ميان يارانش نشسته بود، اين آيه را تلاوت كرد: «فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبّاً * وَعِنَباً وَقَضْباً * وَزَيْتُوناً وَنَخْلا * وَحَدَائِقَ غُلْباً * وَفَاكِهَةً وَأَبّاً» (سوره عبس، آيات27 تا 31) (پس در آن دانه رويانيديم * و انگور و سبزى * و زيتون و درخت‌خرما * و باغهاى انبوه * و ميوه و چراگاه)، آنگاه "عمربن الخطاب" گفت : اينها همه را دانستيم ولي "الأبّ" ديگر چيست؟ درحالي كه عصايي در دست داشت كه بر زمين مي‌كوفت گفت: بخدا سوگند كه اين ديگر تكلف است؛ اي مردم آنچه را براي شما روشن است برداشت كنيد و بدان عمل كنيد و آنچه را نمي‌دانيد به خداي محول سازيد.

"الأبّ" در لغت، همان علف است ولي چگونه است مردي كه در زمان نزول آيه مي‌زيسته و در محيطي عربي حضور داشته، معناي اين واژه را نمي‌دانسته است؟

حتي كسي چون "ابن عباس" نيز معناي "فاطر" را نمي‌دانست زيرا گفته است: من معناي «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» (سوره انعام ـ14) (پديدآورنده آسمانها و زمين) را نمي‌دانستم و متوجه نمي‌شدم تا اينكه دو نفر اعرابي به نزدم آمدند كه بر سر چاه آبي، نزاع داشتند و يكي از آنها مي‌گفت: «اين من بودم كه "فطرتها" (آنرا دشت كردم.)»

شگفت اينكه كسي چون "ابن عباس" معناي واژه‌اي مانند "فاطر" را نمي‌دانسته است. اينها مثالهاي اندكي است كه كاستي و پديده ناآشنايي با معنا و مفهوم واژگان را در آن جامعه نشان مي‌دهد. چيزي كه پيامبراكرم(ص) ناگزير مي‌گرديد براي رفع آن كاستي‌ها و برآوردن نيازهاي مردم، اقدام عملي براي تفسير قرآن مجيد بنمايد.

آري رسول گرامي اسلام (ص) از پيش خود سخن نمي‌گفت و آنچه مي‌گفت وحي الهي بود ولي در عين حال به عنوان يک معلم و مبلغ رسالت الهي و مفسّر آن، ناگزير به كار تفسير قرآن مي‌پرداخت و البته در اين ميان از پشتوانه وحي نيز برخوردار بود.

در همين راستا زماني كه آيه زير نازل شد: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم

بِظُلْمٍ» (سوره انعام ـ 82) (كسانى كه ايمان آورده و ايمان خود را به شرك نيالوده‌اند.)، مسلمانان گريه‌كنان به حضور پيامبر(ص) شتافتند و گفتند : ايمان كدام يک از ما آميخته با ستم نيست؟ حضرت(ص) فرمود: ستم در اينجا به معناي شرک است زيرا خداوند متعال مي‌فرمايد: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ » (سوره لقمان -13) (به راستى شرك ستمى بزرگ است.)

از اين مورد نتيجه‌گيري مي‌كنيم كه پيامبرخدا (ص) از قرآن كريم براي تفسير آيات آن بهره مي‌گرفت و قرآن را با قرآن، توضيح مي‌داد.

قرآن كريم موجود زنده‌اي است و امام علي (عليه‌السلام) نيز اينگونه آنرا وصف مي‌كند: «قرآن چنانست كه بخشي از آن، گوياي بخش ديگري است و قسمتي از آن شاهدي بر قسمت‌هاي ديگر است.»[28]

"گوياي" و "گواهي دادن" از نشانه‌هاي موجود زنده است و همين ويژگي در شيوه تفسير موضوعي قرآن كريم كاملاً تجلي پيدا كرده است.

پيامبرگرامي اسلام (ص) شايستگي تمام عياري براي دريافت قرآن و تفسير آن داشت و در همين راستا خداوند متعال مي‌فرمايد: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (سوره المزمل ـ 5) (در حقيقت ما به زودى بر تو گفتارى گرانبار القا مى‌كنيم) و هنگامي كه پروردگار اين وعده را مي دهد بايد مطمئن بود كه او آمادگي بدوش كشيدن اين بار سنگين را دارا بوده است.

تفسيرهاي بسياري از رسول خدا (ص) وارد شده ولي جملگي همچون بسياري از بخش‌هاي تاريخ و ميراث نياكان، از ميان رفته است.

پيامبرخدا(ص) نخستين و برجسته‌ترين مفسّر قرآن كريم است و قرآن را با الهام از خداوند متعال تفسير كرده و براي اينكار از ابزارهاي تفسيري بهره گرفته و از قرآن به عنوان موجودي زنده اين نتيجه را گرفته كه مفسّر قرآن چنان ارتباطي با قرآن برقرار مي‌كند كه نتايج قرآني بسيار روشني را دريافت مي‌دارد.

از ديگرسو، پيامبرخدا (ص) هرگز به تفسير يكايک آيات قرآني نپرداخت و تنها به تفسير آندسته آياتي پرداخت كه مردم عادي بدان نياز داشتند يا درخور فهم و درک خواص و نيازهاي ايشان بود و برجسته‌ترين مصداق‌هاي خواص نيز حضرت علي (عليه‌السلام) و پس از او اهل بيت آنحضرت (عليهم السلام)

به عنوان ظرف‌ها و ظرفيت‌هاي دانش رسول خدا(ص) و وارثان دانش او بودند.

همچنين تفسيري كه از پيامبراكرم(ص) روايت شده است اوج تفسير با استفاده از احاديث است و به همين دليل هيچ مفسرّي قادر به تفسير قرآن كريم بدون بهره‌گيري از سنت شريف نبوي يا آنچه در تفسير قرآن از رسول خدا(ص) وارد شده، نيست. بنابراين تفسير نقل شده از پيامبراكرم(ص) در شمار مهمترين منبع تفسيري همه مفسران است و هيچ مفسرّي مطلقاً از آن بي‌نياز نيست.

تفسير نبوي، روند تفسيري پرعظمتي در دنياي بيان و تبيين قرآن كريم است و علماي تفسير و كل امت اسلامي در طول تاريخ، از آن بهره‌مند گشته‌اند.

ششمين مشوّق:

بنابراين پيامبراكرم(ص) همه قرآن كريم را تفسير كرده است ولي البته با همان توضيحاتي كه ياد كرديم و اين نشانگر توجه آنحضرت(ص) به اداي رسالتي است كه خداوند متعال از ايشان خواسته بود تا حجّت بر همگان تمام شود و موارد ناروشني از قرآن براي برخي از مسلمانان، باقي نماند. لذا مي‌توان گفت توجه و عنايت پيامبر(ص) در بيان جامع و كامل در اين راستاست كه مسلمانان حتماً بايد رهنمودهاي پيامبراكرم(ص) را آويزه گوش قرار دهند و به دستورات جاودانه قرآن توجّه كنند و اين دو، گنجينه بزرگي براي همه مسلمانان بدون هيچگونه استثنايي است؛ ما نيز بايد براساس رهنمودهاي آندو [قرآن كريم و پيامبراكرم(ص)] حركت كنيم و به آنها اقتدا نماييم و در اين صورت نتيجه‌اي جز گردهم آمدن و وحدت و "تقريب" نخواهيم گرفت و كسي نيز جرأت گزينش راهي جز اين نخواهد داشت زيرا گفتمان پيامبر(ص) و گفتمان قرآن ـ هر دو ـ بر چنگ زدن به ريسمان الهي و لزوم جمع شدن و عدم تفرقه، تشويق مي‌كنند؛ در اين ميان اجتهادها و نتيجه‌گيري‌هاي ديگر نيز بايد در همين فضاي قرآني و نبوي باشد وگرنه نبايد براي آنها پشيزي ارزش قايل شد.

تفسير قرآن با آيات و احاديث:

که اولين نوع تفسيري است که مطرح گرديد و شامل بهره‌گيري از آيات قرآني و احاديث نقل شده از پيامبراکرم(عليه‌الصلاة و السلام) و ائمه اهل بيت (عليهم السلام) و صحابه و تابعين در تفسير آيات ديگر مي‌گردد.[29]

در مورد آنچه از صحابه و تابعين نقل شده، اختلاف‌نظر است؛ برخي آنرا در شمار احاديث مي‌دانند و برخي ديگر آنرا تنها يک ديدگاه و يک‌نظر تلقي مي‌کنند. برخي هم برآنند که بايد نظر تابعين را در تفسير پذيرفت زيرا آنها غالب تفسيرهاي خود را از صحابه گرفته‌اند[30]؛ ديده مي‌شود که "ابن تيمية" با اندکي تفصيل، متعرض گفته‌هاي تابعين گشته مي‌گويد: «آنها در برابر ديگراني که با ايشان مخالف بودند، حجّت بشمار نمي روند ولي اگر در مورد چيزي اتفاق نظر داشتند، بدون شک مي‌توان آنرا حجّت قلمداد کرد ولي اگر اختلاف نظر داشتند، سخنشان حجّتي بر يکديگر و نيز بر علماي بعدي نيست و در آن مورد بايد به زبان قرآن يا سنت يا عموم زبان عرب يا سخنان صحابه در آن موضوع، مراجعه کرد.

"جامع‌البيان" (طبري) از جمله پيشگامان تفسير "مأثور" نزد مفسّراني است که به تفسير نقلي همت گماشته‌اند؛ وجه امتياز "طبري" نسبت به رجال تفسير اثري (مأثور) در درج سلسله اسناد سخنان به صاحبان سخن و تکيه به آنچه از پيامبراکرم (ص) و صحابه و تابعين روايت شده، است.

وبه رغم اينکه "سيوطي"(متوفي911ه.ق)اسناد احاديث را در تفسير خود ("الدرالمنثور) حذف کرده، کوشش وي در گردآوري احاديث و آثار مربوطه به منزله احياي تفسير مأثور در پي تفسير به رأيي است که متأثر از فرهنگهاي مفسّران و برداشت‌هاي عقلي پيشينيان بوده است.

شايسته يادآوري است که برخي مفسّران در نقل داستانهاي نبوي و حکايات ملل گذشته با تکيه بر اهل کتاب، به تفصيل بيشتري سخن گفته‌اند حال آنکه قرآن مجيد خود در اين موارد، بسيار کلي و به اجمال سخن رانده است زيرا قرآن کريم در پي عبرت‌آموزي و توجه ديگران به سنت‌هاي الهي در جامعه بشري و انساني است. خداوند متعال مي‌گويد: «وَكُلاًّ نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاء الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» (سوره هود ـ 120) (و هر يك از سرگذشتهای پيامبران [خود] را که بر تو حکايت مـ‌کنيم چيزی است که دلت را بدان استوار مـ‌گردانيم و در اينها حقيقت برای تو آمده و برای مؤمنان اندرز و تذکری است.)

"ابن خلدون" در توجيه پذيرش اين روايات، آنها را به جنبه‌هاي اجتماعي و ديني نسبت مي‌دهد زيرا در آنزمان جنبه‌هاي بدوي‌گري و بيسوادي در ميان اعراب وجه غالب بود و آنها با شور و شوق زياد بدنبال

شناخت هر آن چيزهايي بودند كه بشريت در راستاي علل هستي و آغاز آفرينش و اسرار وجود، مشتاق به دانستن آنها بودند و در اين راستا از اهل كتاب پيش از خود مي‌پرسيدند. به عنوان اعتبارات ديني، اين دسته اطلاعات نقل شده در شمار مواردي نيست كه بتوان در مورد احكام و عقايد به آنها رجوع كرد ولي مفسران در اين امر به تساهل پرداختند و تفسيرهاي خود را سرشار از منقولاتي از عامه اهل تورات [يهوديان] كردند.[31] از جمله كساني كه در اين خصوص گشاده دستي كردند "احمدبن محمد ابراهيم الثعالبي نيشابوري" (متوفي 421 هـ.ق) در "التفسيرالكبير" است.

ولي از نظر "اماميه" [شيعه اثني عشري]، مأثور به معناي هر آنچيزي است كه در قرآن كريم به عنوان بيان و توضيح بيشتر و نيز از رسول اكرم(ص) و ائمه اهل بيت (عليهم‌السلام) آمده است. "شيخ ابوجعفر طوسي" (متوفي 460هـ.ق) يادآور شده است: «پيامبراكرم(ص) بر تلاوت قرآن و پاي‌بندي به مضمون آن اصرار داشت و تأكيد مي‌كرد كه اختلاف احاديث در مسايل فرعي را به قرآن واگذارند و به آن رجوع كنند.» او مي‌افزايد: «اصحاب ما ـ يعني اماميه ـ يادآور شده‌اند كه تفسير قرآن جز با احاديث صحيح به نقل از پيامبر (عليه الصلاة و السلام) و ائمه (عليهم‌السلام) ـ كه سخنان ايشان همچون سخن پيامبراكرم (ص) حجت است ـ جايز نيست.»[32] اين ديدگاه به دليل سفارش متواتر پيامبراكرم(ص) به آنهاست: «إني تارک فيكم الثقلين ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي ابدا: كتاب ا و عترتي اهل بيتي و انهما لن يفترقا حتي يردا علي الحوض.»[33]

از نظر اماميه، آنچه از صحابه و تابعين نقل مي‌شود، حجّت نيست. از جمله تفسيرهاي اثري (مأثور) اماميه: تفسير "محمدبن مسعود العياشي" و "تفسير فرات بن ابراهيم الكوفي" و تفسير "علي بن ابراهيم القمي" را مي‌توان نام برد.[34]

تفسير به مأثور بر اثر وجود احاديث جعلي و اسراييلي، به ضعف گراييد. حذف سلسله اسناد پس از تفسير طبري نيز به اين امر كمک كرد.[35] حذف اسناد در جهت ايجاز، شامل برخي مفسران از جمله : "البغوي الفراء" (متوفي 510 هـ.ق) و "ابن كثير" (متوفي 774 هـ.ق) و "السيوطي" (متوفي 911 هـ.ق) گرديد. مثلاً "السيوطي" در مقدمه كتاب خود "الدرالمنثور" مي‌گويد: «وقتي كتاب "ترجمان القرآن" را ـ كه تفسيري مستند به احاديث رسول خدا (صلي‌ا عليه و سلم) و اصحاب آن حضرت (رضي ا عنهم) مي‌شد ـ تأليف كردم و در چندين مجلد به پايان رسيد، همه اسناد و كتابهايي را كه از آنها برداشت كرده بودم نقل كرده بود ولي متوجه شدم كه بيشتر مراجعه‌كنندگان نسبت به دنبال كردن آن اسناد، كوتاهي مي‌كنند و بيشتر بدان بسنده مي‌كنند كه تنها متون احاديث را داشته باشند و به سلسله اسناد مفصل آنها كاري نداشته باشند لذا اين مختصر را از آنها تهيه كردم و تنها به متن اثر بسنده كردم و آنرا "الدرالمنثور في

التفسير بالمأثور" ناميدم.»[36]

و در مورد تفسير به رأي، بايد گفت كه "رأي" در لغت به اعتقاد و قياس و اجتهاد گفته مي‌شود و اصحاب قياس را اصحاب رأي مي‌گويند زيرا آنها در صورتي كه حديث يا روايتي نيابند، رأي خود را مطرح مي‌سازند.

مراد از تفسير به رأي در اينجا، تفسير اجتهادي قرآن است؛ تفسير به رأي به عنوان يک آيين در زمان متأخر پس از شكل‌گيري "تفسير مأثور" شكل گرفت هرچند تلاش‌هايي از سوي برخي مسلمانان صورت گرفت كه معلوم شد آنها در تفسير قرآن، به نظرات خود مراجعه كردند و بويژه يكي از منابع تفسير در عصر صحابه و نيز دوره تابعين، اصل "اجتهاد" و "استنباط" است.

برخي پژوهشگران فراتر از اين مي‌روند و يادآور مي‌شوند كه مي‌توان گفت در دوره نبوت نيز برخي مسلمانان بنابه فطرت خود به قرآن روي آوردند و هنگامي كه دستشان از پيامبر(ص) كوتاه شد، نظرات خود را در مورد قرآن [و در تفسير آن] اعمال كردند لذا در اين دوره، كساني يافت شدند كه قرآن را تفسير به رأي مي‌كردند.[37]

ولي بايد گفت كه تفسير قرآن به عنوان يک دانش و نياز، از نخستين معلم يعني پيامبراكرم(ص) نشأت گرفت و سپس لباس مأثور پوشانده شد زيرا پيامبرخدا(ص) آنرا به عنوان حجّتي بر مردم، روشن ساخته بود و از آن پس شيوه‌هاي تفسير طي تاريخ اين رشته از دانش، تعدّد و تنوّع فراواني پيدا كرد. ولي رويهمرفته همه انگيزه‌ها و شرايطي كه پيرامون شكل‌گيري اين رشته از دانش وجود دارد حكايت از آن مي‌كند كه پيامبراكرم(ص) در پرتو چنين نيازي، اقدام به تفسير قرآن كرد و از آن پس، هيچ آيه‌اي از قرآن به لحاظ تفسيري، بر مسلمانان مبهم يا پوشيده نماند.

هفتمين مشوّق :

و بدين ترتيب مسلمانان از شيوه پيامبرخدا(ص) در بيان معاني قرآن كريم بهره گرفتند و بويژه در موج اول تفسير، از علوم آنحضرت سيراب گشتند و دست به تفسير قرآن مجيد زدند ولي زماني كه شيوه‌ها و گرايش‌هاي تفسيري تعدّد پيدا كرد و متنوّع گشت علماي قرآن بر ضوابط و شرايطي تأكيد كردند كه

مفسران بايد از آن برخوردار مي‌بودند تا امامت قرآني، قرين امامت پيشوايي پيامبر و عصمت مطهره در بيان معاني قرآن مجيد باقي مي‌ماند.

از تمامي اين مشوق‌ها مي‌توان نتيجه گرفت كه فرصت‌هاي "تقريب" و وحدت، عناصر حاكم و مسلط بر تفسير اين قرآن جاودان بشمار مي‌روند و كساني كه از اين دو مفهوم در مي‌گذرند نيازمند اقامه دليل براي مدّعاي خويشند.

طي اين تأكيد بسيار روشن، حتماً بايد به فقه وحدت و اختلاف، چنان روشن و آگاهانه عمل شود كه كار و تلاش "تقريبي" و كوشش‌هاي "وحدت اسلامي" در شمار وظايف اصلي اين امت بويژه در راستاي رويارويي با چالش‌هاي سترگي باشد كه كيان اين دين و تمامي مسلمانان را بدون هرگونه استثنايي، مورد تهديد قرار داده است. در اين ميان، اجتهادها در حد و مرز احترام و مقدّس شمردن امت واحدي خواهد بود كه خداوند براي ما درنظر گرفته و رقم زده است.

والله هو الولي و المستعان.

فهرست منابع :

قرآن كريم.

1ـ أحكام القرآن : محمدبن عبدالله، المعروف بابن العربي (متوفي 543هـ.ق)، تحقيق : علي محمد البجاوي، انتشارات دارالمعرفة، بيروت.

2ـ الإرشاد : الشيخ المفيد (متوفي230 هـ.ق) انتشارات دارصادر، بيروت.

3ـ آلاء الرحمن في تفسير القرآن: العلامة الشيخ محمدجواد البلاغي (متوفي 1352 هـ.ق)، تحقيق: لطيف فرادي و عباس محمد، در دايرة‌المعارف العلامه الشيخ محمدجواد البلاغي، انتشارات مركز احياء التراث

الاسلامي، چاپ نخست، سال 1428 ه.ق.

4ـ الأمالي : الشيخ محمد بن الحسن الطوسي (متوفي460 ه.ق) ، تحقيق: مؤسسه البعثة، انتشارات دارالثقافة، قم.

5 ـ بحارالانوار: محمدباقر المجلسي(متوفي 1111 ه.ق) انتشارات مؤسسه الوفاء، بيروت.

6ـ البرهان في علوم القرآن: محمدبن عبدا الزركشي الشافعي (متوفي 794 ه.ق)، تحقيق: محمد أبوالفضل ابراهيم، انتشارات دارالمعرفة، بيروت.

7ـ التبيان في تفسير القرآن: محمدبن الحسن الطوسي (متوفي460 ه.ق)، تحقيق: احمد حبيب قصير العاملي، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي، چاپ اول، سال 1409 ه.ق.

8 ـ التفسير و المفسرون، في ثوبه القشيب: محمدهادي معرفت، الجامعه الرضويه للعلوم الاسلاميه، چاپ اول، 1418 ه.ق.

9ـ جامع البيان في تفسير القرآن: معروف به تفسير الطبري، محمدبن جرير الطبري (متوفي310 ه.ق)، به اهتمام: صدقي جميل العطار، انتشارات دارالفكر، بيروت، سال 1415 ه.ق.

10ـ الجامع الصغير: عبدالرحمن بن ابي بكر السيوطي (متوفي911ه.ق)، انتشارات دارالفكر، بيروت، چاپ اول، سال 1401ه.ق.

11ـ الدّر المنثور: جلال الدين السيوطي (متوفي 911ه.ق)، انتشارات دارالمعرفة، چاپ اول، سال 1365ه.ق.

12ـ الذريعة الي تصانيف الشيعة: الشيخ آغابزرگ تهراني (متوفي 1389ه.ق)، انتشارات دارالاضواء، بيروت.

13ـ سنن ابي داود: سليمان بن الاشعث السجستاني (متوفي 275ه.ق)، تحقيق: سعيد محمد اللحام، انتشارات: دارالفكر، بيروت، چاپ اول، سال 1410ه.ق.

14ـ سنن الترمذي: محمدبن عيسي الترمذي (متوفي 279ه.ق)، تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، چاپدارالفكر، بيروت، چاپ دوم، سال 1403ه.ق.

15ـ السنن الكبري: احمدبن الحسين بن علي البيهقي (متوفي 458ه.ق) چاپ دارالفكر، بيروت.

16ـ شرح نهج البلاغه: ابن ابي حديد المعتزلي (متوفي 656ه.ق)، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، انتشارات داراحياء الكتب العربية.

17ـ الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية : اسماعيل بن حماد الجوهري (متوفي 393ه.ق)، تحقيق: احمد عبدالغفور عطار، انتشارات دارالعلم للملايين، بيروت.

18ـ صحيح البخاري: محمدبن اسماعيل البخاري (متوفي 256ه.ق)، انتشارات دارالفكر، بيروت، سال 1401ه.ق.

19ـ صحيح مسلم: مسلم بن الحجاج النيسابوري (متوفي 261ه.ق)، انتشارات دارالفكر، بيروت.

20ـ الطبقات الكبري: محمد بن سعد (متوفي 230ه.ق)، انتشارات دار صادر، بيروت.

21ـ عدة الداعي: احمد بن فهد الحلي (متوفي 841ه.ق)، تحقيق: احمد الموحدي القمي، انتشارات وجداني.

22ـ علل الشرائع: الشيخ الصدوق (متوفي 381ه.ق)، انتشارات مكتبة الحيدرية، سال 1386ه.ق.

23ـ فتح الباري شرح صحيح البخاري: ابن حجر العسقلاني (متوفي 852ه.ق)، انتشارات دارالمعرفة، بيروت.

24ـ الكافي: الشيخ الكليني (متوفي 329ه.ق)، تحقيق: علي اكبر غفاري، انتشارات دارالكتب الاسلاميه، ايران.

25ـ كشف الغمة: علي بن عيسي الاربلي (متوفي 693ه.ق)، چاپ دارالاوضاء، بيروت، چاپ دوم، سال 1405ه.ق.

26ـ كنزالعمال: المتقي الهندي (متوفي 975ه.ق)، تحقيق: بكري حياني و صفوة السقا، انتشارات مؤسسه

الرسالة، بيروت.

27ـ لسان العرب: العلامة ابن منظور (متوفي 711ه.ق)، چاپ داراحياء التراث العربي.

28ـ المسائل و الاجوبة في الحديث و التفسير: عبدا بن قتبية الدينوري (متوفي 276ه.ق)، تحقيق: مردان العطيه و محسن خرابة، انتشارات دار ابن كثير، دمشق، چاپ اول، سال: 1410ه.ق.

29ـ المستدرک علي الصحيحين: محمد بن محمد الحاكم النيسابوري (متوفي 405ه.ق)، تحقيق: دكتر يوسف المرعشي، انتشارات دارالمعرفة، بيروت، سال 1406ه.ق.

30ـ مقدمه ابن خلدون: عبدالرحمن بن محمدبن خلدون (متوفي 808ه.ق)، انتشارات مؤسسه الاعلمي، بيروت.

31ـ مكارم الاخلاق: الطبرسي (متوفي 548ه.ق)، انتشارات منشورات الرضي، چاپ ششم، سال 1392ه.ق.

32ـ مناقب آل ابي طالب: ابن شهرآشوب (متوفي 588ه.ق)، تحقيق: گروهي از اساتيد نجف اشرف، چاپ المطبعة الحيدرية، نجف، سال 1376ه.ق.

33ـ نهج البلاغة: تحقيق الشيخ محمد عبده، انتشارات دارالمعرفة، بيروت.

34ـ وسائل الشيعة: الحر العاملي (متوفي 1104ه.ق) تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم، چاپ دوم، سال1414ه.ق.

---

[1] - صحيح البخاري"، "محمد بن اسماعيل البخاري"، دارالفكر، بيروت، سال هاي: 6ـ1401/48.

[2] - صحيح مسلم"، مسلم بن الحجاج النيسابوري، دارالفكر، بيروت 2/112.

[3] - صحيح البخاري"، 5/156؛ "صحيح مسلم"، 3/128 و "سنن ابن داوود"، "سليمان بن الاشعث السجستاني"، دارالفكر، بيروت، سال 1410 ه.ق 1/527: 2349.

[4] ـ فتح الباري شرح صحيح البخاري"، ابن حجر العسقلاني"، دارالمعرفة، بيروت، چاپ دوم 13/229؛ "كنز العمال" "المتقي الهندي" تحقيق: "بكري حياني" و "صفوة السقاة"، مؤسسه الرسالة، بيروت 2: 327: 4154

[5] ـ جامع البيان في تقسير القرآن"، "محمدبن جرير الطبري"، دارالفكر، بيروت، سال 1415 ه.ق 7: 211: 10214 [جلد، صفحه، شماره حديث.]

[6] ـ المسائل و الاجوبة في الحديث و التفسير"، "عبدا بن قتيبة الدنيوري"، دار ابن كثير، دمشق، چاپ نخست، سال 1410 ه.ق، 48/9.

[7] ـ "احكام القرآن"، "ابن العربي"، دارالمعرفة، بيروت 3: 1438 ـ 1437.

[8] ـ "الجامع الصغير"، "السيوطي"؛ دارالفكر، بيروت، چاپ اول سال 1401 ه.ق.

[9] ـ "شرح نهج البلاغه"، ابن ابي الحديد معتزلي، دار احياء الكتب العربية؛ 13: 279.

[10] ـ "مكارم الاخلاق" "الطبرسي"، منشورات الرضي، چاپ ششم، سال 1392 ه.ق صفحه 17. نگاه كنيد به: بحارالانوار "علامه مجلسي"، مؤسسه الوفاء، بيروت 16: 230 حديث 35.

[11] ـ "الكافي"، "شيخ كليني"، دارالكتب الاسلامية. ايران چاپ دوم سال 1389 ه.ق 131/101 و نگاه كنيد به: "بحارالانوار"، 16: 261/51

[12] ـ "الارشاد"، "شيخ مفيد"، تحقيق: "مؤسسه آل البيت" 1/125؛ و نگاه كنيد به: "الطبقات الكبري" محمد بن سعد، نشر دار صادق، بيروت 2: 35

[13] ـ. "مناقب آل ابي طالب"، "ابن شهر آشوب"، چاپ الحيدرية، نجف، سال 1376 ه.ق، 3/42. و نگاه كنيد به: "كشف الغمة"، "علي بن عيسي الاربلي" دارالاضواء، بيروت،چاپ دوم، سال 1405 ه.ق، 3: 346.

[14] ـ " الاء الرحمن في تفسير القرآن"، "الشيخ البلاغي"، مركز احياء التراث الاسلامي، چاپ اول، سال 1428 ه.ق، 1: 79 ـ 78.

[15] ـ "الكافي" جلد 8: 386/586 و "بحارالانوار" 74: 365/34.

[16] ـ «الكافي» جلد 8: 386/586 و«بحار الأنوار» 74: 365/34 .

[17] ـ "السنن الكبري" "البيهقي"، دارالفكر، بيروت 10/192 و نگاه كنيد به: "كنزالعمال" 11: 419/31969.

[18] ـ "نهج البلاغة"، تحقيق "شيخ محمد عبده"، دارالمعرفة، بيروت، 1: 206 ـ 107، خطبه شماره 108.

[19] ـ "لسان العرب"، "ابن منظور"، دار احياء التراث العربي 4: 22 (أصر)، و نگاه كنيد به "الصحاح، تاج اللغة و صحاح العربية"، "اسماعيل بن حماد الجوهري"، دارالعلم للملايين، بيروت 2: 579، (أصر).

[20] ـ "لسان العرب"، 11: 500 (غلل).

[21] ـ "الكافي" 2: 598/2. نگاه كنيد به "وسائل الشيعة" "الحر العاملي"، مؤسسه آل البيت، چاپ دوم، سال 1414ه.ق 6: 171/7657 و نگاه كنيد به: "عدة الداعي"، "احمد بن فهد الحلي"، انتشارات وجداني"، قم، صفحه 268.

[22] ـ "الامالي"، "شيخ طوسي"، دارالثقافة، قم 7/7 و نگاه كنيد به "وسائل الشيعة" 6: 167/7640.

[23] ـ "فتح الباري شرح صحيح البخاري"، 9/54 و نگاه كنيد به: "كنزالعمال"، 1: 520 و 521 / 2332.

[24] ـ "الكافي"، 2: 605/7. و "وسايل الشيعه" 5: 331/6705 و "بحارالانوار"، 89: 13/3.

[25] ـ "البرهان في علوم القرآن" ، "الزركشي" ، دارالمعرفة، بيروت 1/15.

[26] ـ "صحيح البخاري" ، 155:1 ، 77:7 ، 133:8 و نگاه كنيد به :"السنن الكبري" "بيهقي"، 345:2 و "فتح الباري" 59:2.

[27] ـ "الارشاد"، "شيخ مفيد" 186:1 و نگاه كنيد به : "كنزالعمال" 114:13/36372 و نيز نگاه كنيد به : "مناقب آل ابي طالب" 204:1 و 315.

[28] ـ "نهج البلاغه"، تحقيق : "محمد عبده" 17:2ـ16 /133.

[29] ـ "التفسير و المفسرون في ثوبه القشيب" ؛ "محمدهادي معرفت"، الجامعة العالمية للعلوم الرضوية. مشهد، 1418ه.ق. 1/173، 307،323 ، 469.

[30] ـ همان منبع ، همانجا.

[31] ـ "مقدمه ابن خلدون" ، "عبدالرحمن بن محمد"، مؤسسه اعلمي. بيروت، صفحات : 440 ـ 439.

[32] ـ "التبيان في تفسيرالقرآن"، "شيخ طوسي"، دفتر تبليغات اسلامي، چاپ اول، سال1409ه.ق ، 4:1.

[33] ـ "سنن الترمذي"، "محمدبن عيسي"، دارالفكر، بيروت، چاپ دوم، سال 1403ه.ق، 328:5 ـ329/3876 و نيز نگاه كنيد به "المستدرک علي الصحيحين"، "الحاكم النيسابوري" دارالمعرفة، بيروت، سال 1406ه.ق، 3/109.

[34] ـ "الذريعة الي تصانيف الشيعة" ، "شيخ آغابزرگ تهراني"، دارالاضواء، بيروت 295:4/1299 و 298:4/1309 و 302:4/1316.

[35] ـ "التفسير و المفسرون في ثوبه القشيب" ، محمدهادي معرفت 2/87 ـ29.

[36] ـ "الدرالمنثور" ، "جلال الدين السيوطي" ، دارالمعرفة، بيروت، چاپ نخست، سال 1365 ه.ق.

[37] ـ "التفسير و المفسرون في ثوبه القشيب" ، 1:305.